

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل

پایاده سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش نهایی

### زهد و ایثار و کرامات حضرت زهرا علیها السلام

کتاب دلائل الامامه از ابی جعفر محمد بن جریر بن رستم الطبری از علمای قرن پنجم است عجیب اینجاست شخصی دقیقاً با همین مشخصات در این قرن است که هر دو نیز از علمای بزرگ شیعه هستند که برخی رجالیون اشتباه کرده‌اند و گفته‌اند: اینها یک نفرند در حالی که دو نفرند.

یک فصل آن، دلائل الزهرا علیها السلام است، روایت‌هایی از آن را می‌خوانیم:

۶- سلمان فارسی رضی الله عنه می‌فرماید: / یک روز همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از خانه خارج شدم در حالی که برای نماز رفتن اراده کرده بودم، / (در مسیری که می‌رفتم) محاذی در خانه علی بن ابیطالب شدم، / صدای هاتفی را شنیدم که از داخل خانه این‌گونه سخن می‌گفت: سرم به شدت درد می‌کند، شکم از گرسنگی تهی است و دستانم از شدت آسیاب کردن جو پینه بسته است (این را فاطمه الزهرا علیها السلام با خودش از داخل خانه می‌گفت)، / این سخن به شدت قلب مرا آتش زد، شدت درد همه‌ی وجودم را فرا گرفت، نزدیک در آمدم، آهسته به در کوبیدم. / فضه‌ی خادمه فاطمه علیها السلام جواب مرا داد، / پس گفت: کیست؟ / عرض کردم: سلمان فرزند اسلام. / فضه از داخل خانه گفت: ای اباعبدالله (کنیه‌ی سلمان رضی الله عنه) از پشت در برو کنار به درستی که دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله همین پشت در است و لباس اندکی بر تن دارد. (حالا نمی‌دانم ناشنوا بوده؟ این زمانی بوده که امیرالمؤمنین علیه السلام چادر حضرت را برای ترد آن یهودی به عاریت گذاشته بودند تا مقداری جو بگیرند که حتی یک روپوش هم نداشتند) / عبایی که داشتم از بالای در به داخل انداختم و فاطمه علیها السلام آن عبا را بر خود پوشاند / بعد فاطمه علیها السلام به فضه گفت که به سلمان بگو داخل شود، / به درستی قسم به خدای کعبه سلمان از ما اهل بیت است. / داخل خانه شدم دیدم فاطمه علیها السلام نشسته و جلوی او یک دستاس است که با آن جو آرد می‌کند و بر دسته این دستاس خون جاری است و سنگ دستاس را هم خون‌آلود کرده است، حضرت توجّهی به من کردند یکباره من دیدم که حسن بن علی علیه السلام در یک طرف خانه از گرسنگی به شدت به خود می‌پیچد و می‌گرید، / عرض کردم: خدا مرا قربان شما کند ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله تو که دست‌های خود را از جو آسیاب کردن نابود کردی در حالی که فضه ایستاده (بیکار است)، / حضرت علیها السلام فرمودند: بله ای اباعبدالله، حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من توصیه کرد که یک روز خدمت خانه به عهده‌ی من باشد یک روز به عهده‌ی فضه، دیروز روز کار فضه بود امروز هم روز کار من است. / سلمان می‌گوید: من عرض کردم خدا مرا قربان شما کند من غلام آزاد شده‌ی شما هستم (به من اجازه دهید خدمت کنم). / حضرت علیها السلام فرمودند: تو از ما اهل بیت هستی. / عرض کردم یکی از این دو چیز را شما انتخاب

کنید یا من برای شما جو را آسیاب کنم یا حسن علیه السلام را برای شما آرام کنم. / من حسن علیه السلام را آرام می‌کنم من نرمش بیشتری دارم و تو جو را آسیاب کن. / سلمان می‌گوید: من نشستم و مقداری جو را آسیاب کردم، / یکباره صدای اقامه آمد (وقت بر پا داشتن نماز جماعت در مسجد شد) / من داخل مسجد شدم و همراه رسول الله صلی الله علیه و آله نماز را به جا آوردم. / وقتی نماز را خواندم، خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمدم و ایشان سمت راست پیغمبر صلی الله علیه و آله نشستند بودند، من نهانی لباس حضرت را کشیدم، گفتم: تو اینجا نشستی در حالی که فاطمه علیها السلام دستانش این‌گونه از شدت دستاس کردن جو پینه بسته است. (در واقع نوعی گلایه، ظرفیت امثال سلمان رضی الله عنه بزرگ است ولی باز آنچه خود اهل بیت علیهم السلام هستند حساسش جداست. البته اهل بیت علیهم السلام را دوست دارند و همین ابراز محبت‌های این‌گونه‌ی ما را هم خریدارند.) / بعد از شنیدن این صحبت من، بلند شدند در حالی که اشک از چشمانشان جاری بود روی روی محاسنشان و رسول الله صلی الله علیه و آله نگاهش را با این حال علی علیه السلام دوخت تا اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام از مسجد خارج شدند، / بیش از اندکی مکث نکردند، که دوباره به مسجد بازگشتند. (ولی حالشان حال دیگری بود.) تبسم می‌کرد بر گونه‌ای که دندان‌های جلوی حضرت علیه السلام آشکار نبود. / رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ای حبیب من! در حالی که می‌گریستی از مسجد خارج شدی اما در حالی که می‌خندی بازگشتی. / فرمودند: بله ای پدر و مادرم فدای تو، وارد خانه که شدم دیدم فاطمه علیها السلام به پشت خوابیده و حسن علیه السلام هم روی سینه فاطمه علیها السلام خوابیده و جلوی فاطمه علیها السلام دستاس هست بدون اینکه دستی آن را بچرخاند، حرکت می‌کند و جوها را آرد می‌کند. / رسول خدا صلی الله علیه و آله تبسمی کردند و فرمودند: ای علی! آیا مگر نمی‌دانی که ملائکه ای برای خدای متعال است که اینها در روی زمین سیر می‌کنند (جا به جا می‌شوند) و مأموریتشان خدمت به محمد و آل محمد است علیهم السلام است تا روز قیامت.

۷- امام صادق از پدرشان امام باقر علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری گفت: / پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نماز عصر را با ما به جا آورد بعد رویش را به سمت نمازگزاران برگرداند و در محراب خودش نشست و مردم دور ایشان حلقه زدند. / همین‌گونه بود که یکباره پیرمردی از مهاجرین عرب که بادیه‌نشین آمده بود به مدینه رو کرد (از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله) در حالی که لباس خیلی کهنه و مندرس و پاره‌ای بر تن داشت و از شدت پیری و ضعف نمی‌توانست خود را جمع و جور کند. / پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله رو به این پیرمرد کرد و گفتند: چه طور هستی؟ چه خبر؟ / پیرمرد عرض کرد: ای رسول خدا گرسنه‌ام غذایی به من بده، برهنه‌ام جامه‌ای بر من بپوشان و فقیرم بر من تفضل کن. / پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: دست من خالی است اما کسی که شخصی را به سوی خیری دلالت کند مثل انجام دهنده‌ی آن خیر است. / برو به منزل کسی که خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله را دوست می‌دارد و خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم او را دوست می‌دارند و او خدا را به خود ترجیح می‌دهد، به خاطر خدا ایثار می‌کند، برو به حجره‌ی فاطمه علیها السلام. در حالی که خانه‌ی او دیوار به دیوار خانه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که منحصرأ آن را به خاطر ازواج خودشان معین کرده بودند. برخیز او را به منزل فاطمه علیها السلام ببر. / هنگامی که بلال عربی را برد، بر در خانه فاطمه علیها السلام ایستاد و با بلندترین صدای خودش ندا در داد: سلام بر شما ای اهل بیت نبوت و ای محل آمد و شد ملائکه و ای فرودگاه جبرئیل روح

الامین همراه با وحیی که از جانب پروردگار نازل می‌شود. /فاطمه علیها السلام جواب سؤال او را دادند و فرمودند: تو کیستی؟ /اعرابی گفت: من پیرمرد عرب بادیه‌نشین هستم نزد پدرت که سرور همه‌ی بشر است آدمم در حالی که از راه دوری هجرت کردم و من ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله پیکرم برهنه است، شکمم گرسنه است، پس در حق من مواسات به خرج بده که خدا تو را مورد رحمت خودش قرار دهد. /امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: این در حالی بود که برای علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله روزگاری طی می‌شد و سه شبانه‌روز لقمه‌ای غذا نخورده بودند و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله حال آن دو را می‌دانست. /فاطمه علیها السلام داخل خانه آمد پوست بز یا میش را که با پوست درخت... دباغی شده بود و این پوست بستر حسنین علیهم السلام بود را آوردند. /این را بگیر ای در زننده. /و امیدوارم که خدای متعال تو را با چیزی بهتر از این شادمان کند و از بلا و گرفتاری که داری رهایت کند. /ای دختر پیامبر! من از گرسنگی نزد تو شکایت کردم تو پوست میش (بزی) را برای من آوردی. /حضرت گردنبندی داشتند که فاطمه دختر حمزه این را هدیه داده بودند بندش را از گردن جدا کردند و به پیرمرد دادند، این را بگیر و بفروش امیدوارم خدا به عوض این گردنبند چیز بهتری به تو عطا کند. /اعرابی به مسجد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و ایشان همچنان در نزد اصحابشان نشسته بودند و به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد که دختر شما فاطمه علیها السلام این گردنبند را به من داد و به من گفت که این گردنبند را بفروش، امیدوارم خدا مشکل تو را حل کند. /پیامبر صلی الله علیه و آله گریستند و فرمودند: چگونه ممکن است خدا کار تو را با این گردنبند حل نکند در حالی که این گردنبند را فاطمه دختر پیامبر، سیده و سرور همه‌ی زنان و دختران حضرت آدم علیه السلام به تو عطا کرده است. /عمار بن یاسر به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: آیا اذن می‌دهید من این گردنبند را بخرم؟ /رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: بخر ای عمار و اگر همه‌ی جن و انس این گردنبند را از تو بخرند و شریک شوند در خرید این گردنبند خدا هیچ کدامشان را به آتش دوزخ عذاب نمی‌کند. /عمار عرض کرد: ای اعرابی! چند می‌فروشی؟ /اعرابی گفت: به یک ظرف طعام از نان و گوشت که مرا سیر کند و یک بُرد یمانی که خودم را بپوشانم و با آن نماز بخوانم و دیناری که نزد خانواده‌ام برگردم. /عمار همه‌ی سهمی که از غنائم جنگ خیبر پیامبر صلی الله علیه و آله به او داده بود، فروخته بود و چیز دیگری برایش نمانده بود، عمار گفت: من 120 درهم حجری و یک بُرد یمانی به تو می‌دهم این مرکب را هم به تو می‌دهم که تو را به خانه‌ات می‌رساند و به میزانی که سیر شوی از نان و گوشت به تو می‌دهم. /پس اعرابی گفت: عجب فرد سخاوتمندی هستی در دادن مالت، ای مرد! /عمار یاسر هم او را به خانه‌اش برد و همه‌ی آنچه را که ضامن شده بود را به او داد (و گردنبند را گرفت). /به مسجد نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برگشت. /و ایشان از او پرسیدند، آیا سیر شدی، پوشیده شدی؟ /بله و غنی شدم، پدر و مادرم به فدایت باد. /رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: پاداش فاطمه علیها السلام را با این کاری که با تو کرده بده. /خدایا، تو پروردگار ما هستی در آنچه ما نو به نو انجام می‌دهیم و هیچ پروردگاری جز تو برای ما نیست که او را عبادت کنیم و تو رازق ما هستی از هر جهت، خدایا به فاطمه علیها السلام چیزی عطا کن که هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده باشد. /پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این دعا آمین گفتند، بعد رو به اصحابشان کرد. /خدا چیزی که او گفت در همین دنیا به فاطمه علیها السلام عطا کرده است. /من پدرش هستم و احدی از

عالمین مثل من نیست / و شوهرش علی علیه السلام است اگر او نبود هیچ کفوی برای فاطمه علیها السلام نبود. / و خدا حسنین علیهم السلام را به او عطا کرده و برای هیچ کدام از عالمیان چنین پسرانی وجود ندارد که سرور فرزندان پیامبران و سرور جوانان اهل بهشتند. / این را در حالی می گفتند که مقداد و عمار و سلمان در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودند. / پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: بیشتر بگویم؟ / عرض کرد: بله ای رسول خدا. / فرمودند: روح الامین، جبرئیل علیه السلام نزد من آمد و گفت: هنگامی که فاطمه علیها السلام از دنیا می رود و قبض روح می شود و دفن می شود آن دو ملک در قبر می آیند و از او سؤال می کنند، پروردگار تو کیست؟ / می گوید: الله پروردگار من است. / بعد به او می گویند: پیامبر تو کیست؟ می گوید: پدرم. / بعد به او می گویند: ولی تو کیست؟ / همین مردی که بالای قبر من محزون ایستاده علی بن ابیطالب علیه السلام. / بیشتر از فضل او بگویم؟ / خدای متعال گروهی از ملائکه را بر فاطمه علیها السلام موکل کرده که او را از پیش رو و پشت سر و از سمت راست و از سمت چپ در حفظ خودشان دارند و این ملائکه در زمان حیات فاطمه علیها السلام همراه او هستند بعد از مرگش هم در نزد قبر او خواهند بود و در زندگی و پس از مرگ فاطمه علیها السلام بر فاطمه علیها السلام و پدر و شوهر و دو فرزند او فراوان سلام و صلوات می فرستند. / هر کس مرا بعد از وفاتم زیارت کند گویا مرا در حیاتم زیارت کرده و هر کس فاطمه علیها السلام را زیارت کند و هر کس علی بن ابیطالب علیه السلام را زیارت کند گویا مرا زیارت کرده و هر کس حسنین علیهم السلام را زیارت کند گویا علی علیه السلام را زیارت کرده و هر کس ذریه ای این دو را زیارت کند گویا آن دو را زیارت کرده است. / عمار آمد این گردنبند را با مشک معطر کرد و در یک بُرد یمانی غلامی هم از سهمیه ی غنائم خبیر خریده بود که اسم آن غلام را سهم گذاشته بود (چون از سهم غنائم خبیر خریده بود) این را به غلام داد. / گفت: این را بگیر و به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله ببر و تو را هم به ایشان بخشیدم. / غلام هم آن گردنبند را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و خدمت ایشان تقدیم کرد و عرض کرد، عمار گفت: خود من هم همراه این متعلق شما می باشم. / رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: این را ببر خدمت فاطمه علیها السلام و خودت هم متعلق به فاطمه علیها السلام هستی. / غلام گردنبند را خدمت فاطمه علیها السلام آورد و سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله را گفت. / فاطمه علیها السلام گردنبند را گرفتند و غلام را آزاد کردند. / غلام خندیدند. / حضرت فرمودند: چه چیزی تو را به خنده واداشت. / عرض کرد: عظمت برکت این گردنبند بود، گرسنه ای را سیر کرد، عریانی را پوشاند، فقیری را غنی کرد، غلامی را آزاد کرد و بعد به دست صاحبش بازگشت.

## ۱۲- کرامات حضرت زهرا علیها السلام

۱- امیرالمؤمنین علیه السلام یک روز را صبح کردند در حالی که گرسنه بودند / حضرت امیر به حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند: آیا خوراکی ای در نزد تو هست که مرا به وسیله ی آن تغذیه کنی؟ / حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند: سوگند به آن کسی که پدرم را به نبوت و تو را به وصایت کرامت بخشید هیچ خوراکی در نزد ما نیست، دو روز است (به غیر از امروز) که در منزل ما غیر از اندکی که آن را خدمت شما می آوردیم که بخورید (بدون اینکه شما بدانید) من و دو فرزندم حسنین علیهم السلام هیچ چیز برای خوردن نداریم. / حضرت علی علیه السلام به فاطمه علیها السلام گفتند: که ای فاطمه چرا به من این را خبر ندادی که من چیزی را برای شما

تهیه کنم؟ / فاطمه علیها السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: که ای ابالحسن! من از پروردگار خودم حیا می‌کنم که تورا به چیزی مکلف کنم که قدرت بر آن نداری. / علی بن ابیطالب علیه السلام از نزد فاطمه علیها السلام بیرون آمد در حالی که وثوق و اطمینانش با حسن ظنی که به خدا داشت و به خدا بود یک دینار قرض کرد. / امیرالمؤمنین علیه السلام دینار در دستشان بود و می‌خواستند چیزی بخرند که یکباره نگاهشان به مقدار بن اسود افتاد در آن روز که حرارتش بسیار شدید بود و آتش انسان را از پائین و بالا می‌گذاخت. / همین که علی بن ابیطالب علیه السلام او را دیدند حالت او برای حضرت علیه السلام حالت عجیبی آمد. / حضرت علیه السلام فرمودند: ای مقدار! چه چیزی شما را بی‌قرار کرده و این ساعت از منزل بیرون آورده است؟ (مقدار از برجسته‌ترین یاران پیامبر و امیرالمؤمنین علیه السلام است که داریم: مثل مقدار کمثل الف، مثل مقدار مانند الف (در بین حروف الفبا) خیلی عظیم القدر هستند.) / ای ابالحسن راه را باز کن تا بروم و از آنچه در دلم است نپرس. / امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: ای برادر! از من نخواهی گذشت مگر اینکه آنچه تو می‌دانی من هم بدانم. / مقدار عرض کرد: به خاطر رغبت و عشقی که به خدا و شما دارم راه من را باز کن و پرده از روی من بردار. / امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: ای برادر! نمی‌توانی حال خودت را مخفی نگه داری. / عرض کرد: ای ابالحسن! اما آنچه ابا داشتیم که خدمت شما عرض کنم این است: قسم به آن کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به نبوت و شما را به وصایت گرامی داشت من را بی‌قرار نکرد و از خانه‌ی خودم خارج نکرد مگر مشقتی که در زندگی داشتم در حالی که از خانه خارج شدم که زن و بچه‌ی من از گرسنگی به خود می‌پیچیدند و می‌نالیدند وقتی من گریه‌ی زن و بچه‌ام را شنیدم دیگر زمین من را تحمل نکرد لذا در حالی که مهموم بودم از خانه خارج شدم و سر به زیر که نمی‌توانستم چیزی را برای خانه‌ام تهیه کنم. / وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام این را شنید اشک از چشمانش جاری شد روی صورتشان تا اینکه تمام محاسن ایشان غرق اشک شد. / امیرالمؤمنین علیه السلام به مقدار فرمودند: سوگند به همان کسی که تو به آن سوگند خوردی مرا هم بی‌قرار نکرد و از خانه بیرون نیاورد مگر آنچه که تو را از خانه بیرون آورد ولی بدان ای مقدار! این دینار را برای اینکه طعامی برای خانواده‌ام تهیه کنم قرض کردم ولی من ایتار می‌کنم و تو را بر خودم مقدم می‌دارم، این دینار را بگیر، دینار را به مقدار دادند و برگشتند تا اینکه وارد مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شدند (چون دیگر روی بازگشت به خانه را نداشتند، آمده بودند که طعام تهیه کنند) نماز ظهر و عصر و مغرب را هم به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اقتدا کردند. / پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نماز مغرب به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام در صف اول بودند با نوک پایشان به ایشان زدند (یعنی کارت دارم) و علی بن ابیطالب علیه السلام هم بلند شدند و پشت سر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به راه افتادند تا به یکی از درهای مسجد رسیدند امیرالمؤمنین علیه السلام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و پیغمبر پاسخ سلام ایشان را دادند. / پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای ابالحسن! غذایی داری که شام را مهمان تو باشم؟ / امیرالمؤمنین علیه السلام ساکت ماندند، نمی‌دانستند چه بگویند. متحیر مانده بودند این در حالی بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خدای متعال او را از طریق وحی از داستان دیناری که علی بن ابیطالب علیه السلام قرض کرده بودند و... خبر داشتند. / و خدا به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وحی کرده بود که امشب شام را باید خانه‌ی علی بن ابیطالب علیه السلام باشی. وقتی رسول خدا دیدند امیرالمؤمنین علیه السلام صحبت نمی‌کنند فرمودند: ای

ابالحسن! چرا سخن نمی‌گویی؟ بگو: نه، نمی‌آیم، بر می‌گردم یا بگو: بله، می‌آیم. / علی بن ابیطالب علیه السلام فرمودند: به خاطر حیا و کرامتی که برای شما قائم این‌گونه ساکت مانده‌ام، همراه من بیایید. پیغمبر اکرم دست امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفتند و دوتایی وارد خانه شدند و بر فاطمه علیها السلام وارد شدند در حالی که فاطمه علیها السلام در محراب عبادت خودشان مشغول نماز بودند، نمازشان را خوانده بودند و پشت سرشان ظرف بزرگی پر از غذا بود که بخاری هم از آن بلند می‌شد. / هنگامی که فاطمه علیها السلام کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را شنیدند از محل نماز خودشان خارج شدند به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سلام کردند و فاطمه علیها السلام عزیزترین افراد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم جواب سلام او را دادند دستی بر سر او کشیدند و گفتند: ای دخترم! چگونه امروز را به عصر رساندی؟ خدا تو را رحمت کند ما را شامی بخوران که مغفرتش را شامل حال تو کند که کرده است. / فاطمه علیها السلام هم آن ظرف پر از غذا را جلوی پیامبر و علی بن ابیطالب علیه السلام گذاشتند. / سپس علی بن ابیطالب علیه السلام ظرف پر از غذا را دیدند و عطرش را استشمام کردند نگاه تندی زیر چشمی به فاطمه علیها السلام کردند. / حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند: سبحان الله! چه چیزی سبب شده که نگاهت را به من تند کنی؟ آیا بین من و تو گناهی وجود دارد که مرتکب شده‌ام که مستوجب این شده‌ام که تو از من ناخرسند باشی؟ / امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: دیگر چه کار می‌خواستی انجام دهی؟ آیا یادت نیست روزی که گذشت تو قسم به خدا خوردی، قسمی محکم که دو روز است که هیچ غذایی نخوردیم؟ / فاطمه علیها السلام نگاهش را به آسمان دوخت و گفت: خدای من در آسمان و زمین می‌داند که من جز سخن حق به تو نگفتم. / امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: پس این غذایی که تا به حال به خوش‌رنگ‌تر از این غذا نگاهم نیفتاده و خوش‌عطرتر از آن ندیده و هیچ غذایی خوش‌مزه‌تر از این غذا نخورده‌ام از کجا آمده است؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کف دست مبارکشان را بین دو کتف علی بن ابیطالب علیه السلام گذاشتند اشاره‌ای به حضرت علیه السلام کردند و فرمودند: ای علی! این جزای آن دینار و بدل آن دیناری است که ایثار کردی از جانب پروردگارت و خداوند هر که را بخواهد بی‌حساب روزی می‌دهد. (آل عمران ۳۳) / بعد یکبار از چشمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اشک جاری شد. / حمد آن خدایی که ابا کرد برای شما که شما را از دنیا بیرون ببرد مگر اینکه در همین دنیا جزایتان را به شما عنایت کند هم آن چیزی که برای زکریا علیه السلام عنایت کرد. برای تو ای علی علیه السلام و آنچه که برای مریم مادر عیسی علیه السلام مقرر کرد برای فاطمه علیها السلام مقرر بداد چرا که هنگامی که زکریا وارد محراب می‌شد می‌دید که کنار مریم علیها السلام رزقی است. (و از او پرسید: اُنّی لکِ هذا؟، این از کجا آمده؟ و مریم علیها السلام فرمودند: هذا من عند الله، از جانب خداست.)